رسانه رسمی و تحقیر کارهای نمادین

گیسو فغفوری: چندروز پیش در یکی از شهرها، مسابقه الاغ‌سواری برگزار شده بود. جزییاتی از این مسابقه اعلام نشده است، اما این مسابقه می‌توانست کاری نمادین باشد و سویه‌های مختلف محیط‌زیستی، علیه آلودگی هوا و حتی توجه به ورزش‌های بومی‌ومحلی داشته باشد؛ یا حتی می‌تواند در بین افراد کم‌درآمد، جایگزین اسب‌سواری شود که ورزش پرهزینه‌ای است. اما این مسابقه را در یکی از مهم‌ترین برنامه‌های تلویزیون دست انداخته و آن را با صفاتی مثل در حد لالیگا نواختند.

این حکایت، بخشی از حرکات نمادین در ایران است. معمولا کنشگران حوزه‌های اجتماعی و محیط‌زیست و امورخیریه‌ای و داوطلبانه در همه‌جای دنیا با استفاده از کارهای نمادین، توجه مردم را به حوزه موردعلاقه‌شان جلب می‌کنند، اما از این کارها در ایران چندان استقبال نمی‌شود، یا حداقل در بخش‌هایی از جامعه چنین است.

بااین‌همه، کارهای نمادینی هم وجود دارد که تا حدی موردتوجه قرار گرفته است. حضور هنرمندان در مبارزه با بیماری سرطان یکی از آنهاست که با دعوت حبیب رضایی شروع شد و در حد خود، موثر بود؛ یا دعوت سینماگران برای کمک به زلزله‌زدگان یا حرکت‌هایی از این قبیل. برای تحت‌تاثیر قراردادن افکار مردم، مجموعه‌ای از خلاقیت‌ها در این مدت بروز کرده است: هم از نوع ایرانی و هم از نوع خارجی. دخترانی که موهایشان را برای جمع‌کردن پول برای دیگر دختران سرطانی می‌تراشند، یا تی‌شرت‌هایی که روی آن نوشته شده: «با سلفی‌های کمتر، می‌توانید کتاب‌های بیشتری بخرید» همه نمونه‌های خارجی این خلاقیت‌هاست. «ان‌جی‌او»های ایرانی هم در این مدت تلاش کرده‌اند هرکدام شیوه‌های متعددی را در پیش بگیرند، خیریه‌ای که با پخش کاغذها به نمکدان‌های کاغذی تبدیل می‌شود و با عکس‌گرفتن و انتشار در شبکه‌های مجازی می‌خواهند حساسیت‌هایی را در این زمینه به وجود بیاورند یا حتی وقتی فردی پیش‌قدم می‌شود تا بتواند برای کارتون‌خواب‌ها، کیسه‌های‌خواب تهیه کند آن هم از باقیمانده نایلون‌های وسایل بزرگ، همه نمونه‌هایی است که می‌تواند مردم را به ابتکار و حساس‌شدن تشویق کند. شاید یکی از دلایل آن، بی‌توجهی به ویژگی‌های محلی‌وبومی در طراحی کارهای نمادین باشد؛ یا شاید یکی از دلایلش این باشد که این نوع کارها را نوعی احساساتی‌گری لوس بورژوازی می‌دانند یا دلایل دیگر. اما از یک‌دلیل بزرگ نمی‌توان غفلت کرد: این کارها تا رسانه‌ای نشود، مردم از آن مطلع نمی‌شوند و رسانه رسمی در بیشتر این حرکات یا سکوت کرده یا برخوردی مانند همان مسابقه الاغ‌سواری داشته است.

بااین‌حال، با توجه به گسترش رسانه‌های پرنفوذتر می‌توان امیدوار بود، بتوان از این تجربه‌های جهانی برای پیشبرد فعالیت‌های اجتماعی عام‌المنفعه بهره گرفت. اگر به ویژگی‌های مردمی نیز توجه شود، به‌نظر می‌رسد رفته‌رفته جامعه ما نیز به آنها روی خوش نشان دهد.

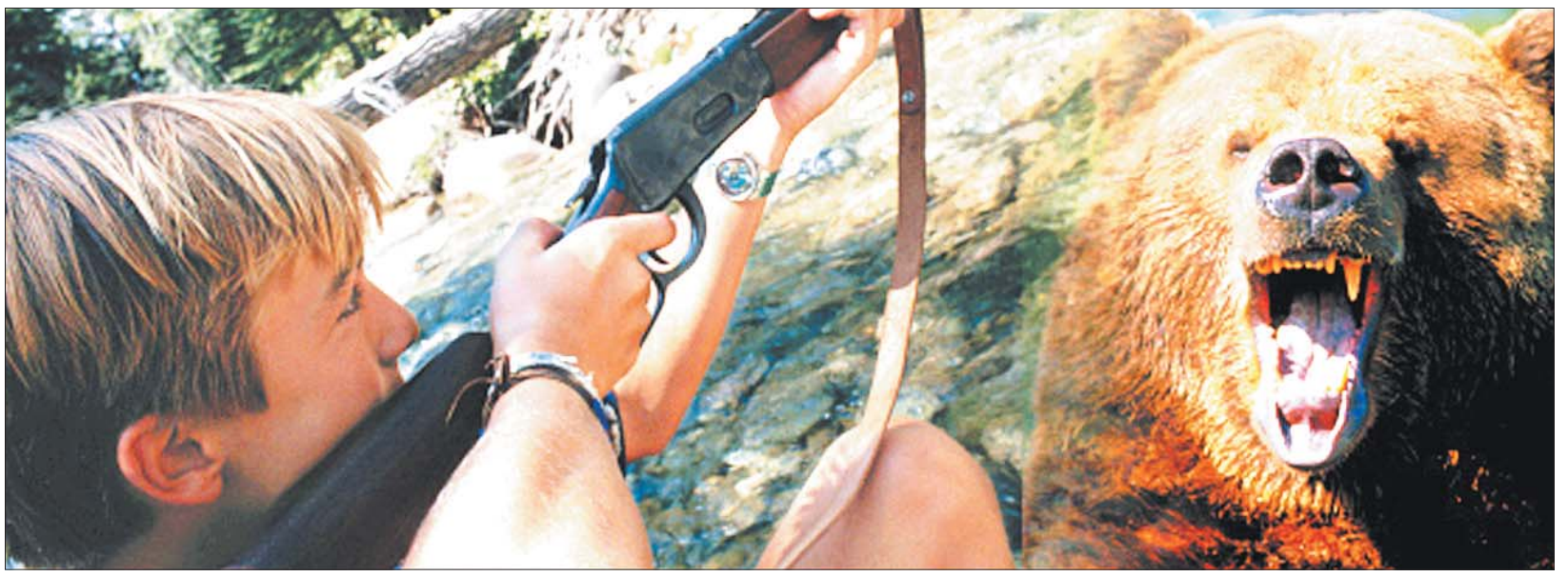

۸ آرزوی عجیبی که برآورده شد

المیرا حصارکی

بنیاد «یک آرزو کن» از سال ۱۹۸۰ تاسیس شده است؛ بنیادی که در تمام این سال‌ها تلاش کرده تا آرزوی هزاران‌هزار کودک سرطانی را برآورده کند؛ کودکانی که با بیماری‌های صعب‌العلاج درگیر هستند و بسیاری از آنها امید زیادی به ادامه زندگی ندارند. این بنیاد در تمام این سال‌ها با کمک کمپانی‌های قدری همچون «والت‌دیزنی» و البته ستاره‌های هالیوودی، بچه‌ها را برای رسیدن به آرزوهای کوچکشان کمک کرده و همیشه با ایده‌های عجیبی بچه‌ها را به آرزویشان رسانده است. هشت‌آرزوی عجیبی که در سال گذشته توسط بنیاد «یک آرزو کن» به حقیقت رسیده از این قرار است:

۸- سم در بزرگ‌ترین لیگ دنیا شرکت کرد

سم درست مانند خیلی از بچه‌های همسن‌وسالش در آمریکا، بیسبال را دوست دارد. اما در سال‌های اخیر با ابتلا به سرطان خون و تخریب سلول‌های عصبی‌اش، قادر به بازی در زمین بیسبال نبود و تنها از قاب تلویزیون بازی‌های مهم را دنبال می‌کرد. یکی از بزرگ‌ترین آرزوهای سم، بیسبال بازی‌کردن بود، اما از آنجایی که نمی‌توانست، دوست داشت حداقل یک مکان مناسب کنار زمین داشته باشد تا بتواند از نزدیک، هم‌تیمی‌هایش را راهنمایی کند. اینجا بود که بنیاد «یک آرزو کن» دست به کار شد. آنها برای او یک جای کوچک درست کردند که بتواند با دستگاه‌هایی که به بدن او وصل بود، کنار زمین بیسبال دراز بکشد و از همان‌جا بازی را تماشا کند و برای دوستان و هم‌تیمی‌هایش راهنمای خوبی باشد. برای این کار دانشگاه‌های زیادی دست‌به‌کار شدند و زمین بزرگ و حرفه‌ایشان را در اختیار هم‌تیمی‌های سم گذاشتند. با مقدار پولی که در مراسم‌های مختلف دانشکده‌های می‌سی‌سی‌پی، آیوا و... برگزار شد، دانشجویان توانستند یک مکان را برای سم در نظر بگیرند، دورش را حصار بکشند و تمام موارد امنیتی را در نظر بگیرند تا سم ۱۱ساله بتواند به یکی از آرزوهای بزرگش برسد!

۷- ۳۵ میلیون کارت امید

بعضی آدم‌ها از همان ابتدا با یک‌روحیه مبارز به دنیا می‌آیند. آنها همیشه به برنده‌بودن احتیاج دارند؛ اگر مایکل جردن تنها فقط برای سرگرمی بسکتبال بازی می‌کرد، هیچ‌وقت مایکل جردنی که امروز می‌شناسیم، نبود. دانلد ترامپ فقط به‌دنبال پول نیست، او تمام اسکناس‌های روی زمین را می‌خواهد و دوست دارد توجه تمام مردم دنیا را به خودش جلب کند و همین شاخصه است که او را به دانلد ترامپ تبدیل می‌کند. آدم‌های مبارز در هرجایی که باشند، بازهم مبارز هستند و آمده‌اند که برنده باشند. در سال ۱۹۸۹ کریگ ۹ساله با تومور مغزی در رینگ قرار داشت. دوستانش برای او کارت‌های امیدبخش می‌فرستادند و آرزو می‌کردند که خوب شود. اما کریگ تنها به چندکارت راضی نمی‌شد، او تمام کارت‌های دنیا را می‌خواست و آرزویش همین بود. اینجا بود که بنیاد «یک آرزو کن» وارد شد و در یک بیانیه اعلام کرد آرزوی یک‌کودک ۹ساله، تنها فرستادن یک کارت آرزو برای سلامتی اوست. کارت‌های زیادی به سوی کریگ ۹ساله روانه شد و همان‌موقع یک معجزه رخ داد. یک تاجر متمول تصمیم گرفت تا هزینه جراحی کریگ را برعهده بگیرد و او تحت‌عمل قرار گرفت. اما نکته قابل‌توجه اینجا بود که کریگ تا سال ۹۱ نزدیک به ۳۵ میلیون‌کارت دریافت کرد و تا همین امروز هم زنده است. او یکی از بزرگ‌ترین مبارزانی است که به جنگ با سرطان رفته و توانسته آن را شکست دهد.

۶- آدمخوارها

«جزیره جیلیان» عنوان سریالی است که در دهه ۶۰ به‌شدت محبوب بود؛ سریالی که با رسیدن به فصل‌سوم به تعطیلی کشیده شد و مخاطبان را با یک دنیا علامت سوال در مورد قهرمانان داستان رها کرد. این سریال سال‌ها و سال‌ها به‌صورت بازپخش از شبکه‌های مختلف روی آنتن می‌رفت و هربار سیل عظیمی از مخاطبان را برای بارچندم ناامید می‌کرد. در میان تمام این مخاطبان یک دختر ۱۰ساله مبتلا به سرطان حضور داشت. او دوست داشت بداند که چه بر سر جیلیان و همراهانش آمده است، آیا طعمه آدم‌خواران جزیره شدند یا اینکه توانستند راه فرار از جزیره را پیدا کنند. باز هم «یک آرزو کن» دست‌به‌کار شد. با تمام بازیگران سریال تماس گرفت و از آنها خواست تا برای برآورده‌کردن آرزوی یک‌دختر ۱۰ساله به آنها کمک کنند. خب اینطور شد که گروه تولید و فیلمبرداری دست‌به‌کار شدند و یک‌قسمت نهایی برای دختری که دوست داشت بداند سرنوشت جیلیان و دوستانش چه شده است، درست کردند؛ آرزویی که توانست امید زیادی به سامانتا دهد تا توان بیشتری برای جنگ با سرطان پیدا کند.

۵.- آشپزبی‌احساس

اما یکی از عجیب‌ترین آرزوها، آرزوی انزوی شش‌ساله بود. او یکی از طرفداران پروپا قرص برنامه «آشپزی با اینا گارتن» بود. انزوی با سرطان خون در جنگ بود و همیشه برنامه‌های آشپزی را روی تختخوابش تماشا می‌کرد. او یک آرزوی کوچک داشت و می‌خواست از نزدیک اینا را ببیند و برای او به‌صورت زنده غذای مورد علاقه‌اش را درست کند. خب، آرزوی خیلی بزرگی نبود! اما آشپز موردنظر علاقه‌ای به انجام‌دادن این کار نداشت!! تمام رسانه‌ها وارد عمل شدند و تلاش کردند او را راضی کنند، اما هیچ‌راهی وجود نداشت. سه‌سال از مطرح‌کردن این آرزو می‌گذشت و اینا گاردن راضی نمی‌شد و هربار اعلام می‌کرد علاقه‌ای به انجام این کار ندارد!!! رسانه‌ها به او حمله کردند و بعد از مدت کوتاهی هیچ‌تهیه‌کننده‌ای حاضر به کارکردن با او نشد تا در نهایت نامش از خاطره‌ها گم شد. بنیاد «یک آرزو کن» بعد از تلاش‌های شبانه‌روزی از انزو خواست تا یک آرزوی دیگر داشته باشد و در نهایت انزو به رقصیدن و شناکردن با دلفین‌ها راضی شد... .

۴- خرس بزرگ

در سال ۱۹۹۶ اریک ۱۷ساله که از تومور مغزی رنج می‌برد، آرزوی عجیبی داشت. او آرزوی کشتن یک‌خرس بزرگ را داشت!!! «یک آرزو کن» تمام راه‌ها را رفت و خرس‌قهوه‌ای بزرگی برای این کار انتخاب شد. اینجا بود که انجمن حمایت از حیوانات وارد کار شد و جنگ و دعوا به راه افتاد. بعد از صحبت‌های فراوان، اریک راضی شد تا به جای اینکه خرس را بکشد، با او یک عکس یادگاری بگیرد! پیرس برانسون برای این کار داوطلب شد و خانواده اریک را به یک میهمانی شام دعوت کرد و قرار شد همراه آنها تا جنگلی که خرس در آن زندگی می‌کند، بروند و خرس را با آمپول بیهوشی شکار کنند تا اریک بتواند مانند شکارچی‌ها با خرس بیهوش عکس بگیرد. اما این تمام ماجرا نبود. بعد از اینکه اریک راضی شد، یک روز بدون اینکه به کسی خبر دهد، همراه با پدر و شکارچی‌ای که برای این کار انتخاب شده بود، صبح زود به جنگل رفتند و تا به همین امروز هیچ‌کس خبر ندارد که آیا اریک واقعا یک‌خرس را کشته یا اینکه... . بعد از این ماجرا «یک آرزو کن» خودش را از تمام آرزوهایی که به شکارکردن و کشتار مربوط می‌شد، جدا کرد.

۳- نبرد مجازی

بن، ۹ساله بعد از اینکه به سرطان خون مبتلا شد، راه‌حل جدید و تازه‌ای را برای مبارزه با سرطان و پشت‌سرگذاشتن عوارض بعد از شیمی‌درمانی برای خودش انتخاب کرد. او فکر کرد به جای اینکه بعد از شیمی‌درمانی یک‌جا بنشیند و تنها به این بیندیشد که قرار است به‌زودی بمیرد، تصمیم به مبارزه گرفت؛ یک مبارزه با دشمنی به نام سرطان. او آرزو کرد در یک بازی کامپیوتری حضور داشته باشد و به جنگ با سرطان برود؛ جنگی که در آن تمام سلول‌های سرطانی قرار بود نابود شود. از تولیدکنندگان بازی دعوت شد تا برای بازی‌ای که مخصوص بن بود، سناریو نوشته شود. طراحی شخصیت شود و در نهایت بازی طوری جلو برود که بن بتواند در آن تمام سلول‌های سرطانی را نابود کند. شش‌ماه بعد کمپانی «لوکاس» بازی بن را طراحی و تولید کرد. از آنجایی که بن یکی از دوست‌داشتنی‌ترین بچه‌های دنیا است، از کمپانی لوکاس درخواست کرد این بازی تنها به او تعلق نداشته باشد. کاراکترهای دیگری هم وارد بازی شدند و هربچه‌ای که با سرطان دست‌وپنجه نرم می‌کرد، می‌توانست نام خودش را به‌عنوان جنگجو وارد بازی کند و به نبرد با سلول‌های سرطانی برود.

۲- بازی سه‌بعدی

درحالی‌که بازی «ورلد آف‌کرفت» همه‌گیر شده بود و تمام معتادان به بازی‌های کامپیوتری درگیر آن بودند. ازرا چارلتون پسربچه ۱۰ساله با تومور مغزی در جدال بود. ازرا از همکلاسی‌هایش شنیده بود که این بازی چقدر هیجان‌انگیز است، اما پدر خانواده توانایی مالی برای خرید یک کامپیوتر مناسب و یک‌اکانت برای ورود به بازی را نداشت. چندماه پیش خانه آنها در یک حادثه آتش‌سوزی سوخته و همه‌چیز از بین رفته بود. بنیاد «یک آرزو کن» زمانی که از این ماجرا باخبر شد، تصمیم گرفت تا یک هدیه هیجان‌انگیز به ازرا و خانواده‌اش بدهد. آنها با کمپانی‌ای که بازی کامپیوتری «ورلد آف‌کرفت» را طراحی کرده بود، تماس گرفتند و از آن خواستند یک‌تور هیجان‌انگیز برای ازرا در کمپانی در نظر بگیرد. اینطور شد که ازرا به‌عنوان میهمان افتخاری وارد شرکتی شد که تمام همکلاسی‌هایش آرزوی ورود به آن را داشتند. آنجا بود که او با عینک سه‌بعدی وارد بازی شد و به صورت زنده یک‌روز تمام بازی کرد.

۱- گاتهام واقعی

اما عجیب‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین آرزویی که بنیاد «یک آرزو کن» برآورده کرده است، «بت کید» است. برای برآورده‌کردن این آرزو یک‌روز تمام شهر سانفرانسیسکو دست‌به‌دست هم دادند تا آرزوی یک‌کودک پنج‌ساله برآورده شود. مایل سه‌سال بود که با سرطان در جدال بود و زمانی که بنیاد «یک آرزو کن» از آرزوی عجیب او باخبر شد، یک اعلان به شهر سانفرانسیسکو داد و از شهروندان درخواست همکاری کرد. در این واقعه نه‌تنها شهروندان، بلکه نیروی پلیس و حتی شهردار هم وارد بازی شدند و به مدت چندساعت اسم شهرشان را به گاتهام تغییر دادند و بت کید با لباس و البته موتور و ماشین بت من، وارد شهر شد و تمام شهر را از شر دزدان و شروران نجات داد و در پایان روز، کلید طلایی شهر را از دستان شهردار برای برقرارکردن امنیت به شهر دریافت کرد.

گزارش

مواجهه ایرانی با ایده‌های نو

«ان‌جی‌او»های خیریه در تمام دنیا تلاش زیادی می‌کنند و با استفاده از راه‌های خلاقانه، دست به جمع‌آوری پول برای درمان بیماران، بی‌خانمان‌ها، معتادان و... می‌زنند. همین چند وقت پیش بود که «چالش سطل آب یخ» به ایران هم رسید و هنرمندان ایرانی برای پشتیبانی از این حرکت، وارد میدان شدند؛ حرکتی که به‌نفع بیمار «ای.اس.ال» در نظر گرفته شده بود و اینجا به بیماران سرطانی و موسسه محک کمک می‌شد. ایران و ایرانی‌ها هم از این قاعده مستثنا نیستند. مهتاب کرامتی به عنوان سفیر یونیسف فعالیت‌های زیادی را در این عرصه انجام داد. بهرام رادان هم از این قاعده مستثنا نیست. کتایون ریاحی بنیاد خیریه «کیش مهرکتایون» را به راه انداخته و تا قبل از آن، شخصا کمک‌هایی را به مردم نیازمند سومالی رساند. بهاره رهنما در کمک به کودکان راه پشت چهارراه‌ها گل فروخته است و بهنوش بختیاری هم برنامه‌های زیادی برای بچه‌های کار و... انجام داده است. سال گذشته سیل اکران همت عالی برای تهیه‌کردن دیه به راه افتاد و فیلم‌های «دهلیز»، «طبقه‌حساس» و چندفیلم دیگر در اکران‌هایی که داشتند با حضور بازیگران برای زندانیان پول جمع می‌کردند. از سوی دیگر، با مرگ هنرمندان و رنج آنها از سرطان، اجراهای همت عالی زیادی روی صحنه رفت تا بخشی از هزینه درمانی هنرمندان مبتلا به سرطان جمع آوری شود.

هما روستا بعد از مرگ همسرش، نمایشنامه‌خوانی‌های متفاوتی را با هدف جمع‌آوری هزینه درمان هنرمندان مبتلا به سرطان برگزار کرد: «جلسه نمایش‌نامه‌خوانی «آناکارنینا» اولین قدمی است که آکادمی حمید سمندریان برای کمک به بیماران تئاتری انجام داده و قرار است، فعالیت‌های خیریه ما ادامه داشته باشد. تلاش می‌کنم ماهی یک‌بار جلسه نمایشنامه‌خوانی بگذاریم و امیدوارم دیگر هنرمندان تئاتر هم در این کار با ما سهیم باشند.»

***

بنیاد خیریه مهربکت، یکی دیگر از بنیادهایی است که برای کمک به زلزله‌زدگان شکل گرفت و با سامان‌گرفتن نسبی مناطق زلزله‌زده، از جمله روستاهای ورزقان و هریس با یاری چندی دیگر از هنرمندان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و... پس از برآورده‌شدن نیازهای ابتدایی آسیب‌دیدگان، خط‌مشی خود را بر اشتغال اهالی، به ویژه بانوان قرار داد. «طلوع بی‌نشان‌ها» بنیاد دیگری است که قصد دارد نگاه مردم را به معتادان و کارتن‌خواب‌ها تغییر و انسانیت را در جامعه ترویج دهد. آنها یک کار ساده می‌کنند: بعد از هر میهمانی و مراسمی با یک تلفن، به خانه‌های شما می‌آیند و غذاهایی که می‌تواند بعد از چند روز در یخچال بماند و فاسد شود را از شما می‌گیرند و به دست کسانی می‌رسانند که می‌توانند با آن، شکم‌شان را سیر کنند؛ غذاهایی که دست نخورده‌اند و می‌توانند راهی به‌جز سطل زباله داشته باشند و هزاران بنیاد خصوصی دیگر؛ مانند آنهایی که شب یلدا، خودجوش پاکت‌های آجیل و انار، به دست کودکان سر چهارراه می‌رسانند و عیدی‌هایی که شب‌های نزدیک به عید نوروز به دست نیازمندان می‌رسد. به‌غیر از اینها تعداد زیادی از هنرمندان هستند که وظیفه اجتماعی و هنرمندانه‌شان را کمک‌کردن می‌دانند.

آنها به‌خوبی می‌دانند با شهرتی که دارند به‌خوبی می‌توانند مردم عادی را به نیکو کاری دعوت کنند؛ نمونه‌اش برگزاری ده‌هامراسم خیریه در سال است که هر بار تعداد زیادی از این هنرمندان، خالصانه به آنجا سرازیر می‌شوند.

شخصیت

«آنجلینا جولی» همیشه در صحنه

آنجلینا جولی در سفری که به سوریه و عراق داشت، از تمام مردم دنیا درخواست کرد که اگر کمکی از دستشان برای نیازمندان این دو کشور جنگ‌زده برمی‌آید، دریغ نکنند: «اگر خودتان با چشمان خودتان ببینید متوجه می‌شوید که چه شوک بزرگی به من وارد شده است. وضعیت زندگی از آخرین‌باری که من به این نقطه سفر کردم، بدتر شده است. آخرین‌بار، سپتامبر ۲۰۱۲ بود که به این منطقه سفر کردم و حالا آدم‌هایی را می‌بینم که در شرایط بحرانی زندگی می‌کنند. اینجا همه ما امتحان می‌شویم. ما یک بنیاد بین‌المللی هستیم و تا به اینجا کارمان را انجام داده‌ایم. مردمی که امروز ما را اینجا دیدند، باور دارند که تا انتها با آنها هستیم و بهتر است که با کمک‌های خودمان این باور را از بین نبریم.»

«بیل گیتس» و دنیای جنجالی

بیل گیتس معمولا نامش در ردیف چندنفر اول مردان ثروتمند جهان قرار دارد؛ هیچ ابایی از دادن بیانیه‌های جنجالی ندارد! شاید بتوان او را اینگونه تصور کرد؛ هر روز از خواب بلند می‌شود و به خودش یادآوری می‌کند که یک‌میلیاردر است. کسی است که مایکروسافت را تاسیس کرده و به هرچیزی که علاقه داشته باشد، می‌رسد. به‌نظر می‌رسد چیزی در این دنیا نیست که برای او غیرقابل‌دسترس باشد. اما در این چندوقت اخیر به‌نظر می‌رسد دغدغه‌های اجتماعی او نسبت به دیگر اتفاق‌های روز پررنگ‌تر شده باشد. او در آخرین گفت‌وگوی خبری‌اش اعلام کرده است دنیا باید از اتفاقات روز بترسد. اتفاقاتی مانند ابولا می‌تواند نسل بشر را به‌سادگی ویران کند و این در شرایطی است که آدم‌ها در این روزها به فکر جنگ هستند. بشر امروزی سال‌های‌سال است که با تاثیرات پس از جنگ دست‌وپنجه نرم می‌کند. تعداد زیادی از جوانان امروزی به بیماری‌های روانی متفاوتی دچار شده‌اند که سرمنشأ تمام آنها جنگ است. اما به‌نظر می‌رسد بشر امروزی به اندازه کافی از این اتفاق ناگوار درس نگرفته و بازهم تاریخ در حال تکرار است. ابولا یک‌ویروس ساده است؛ ویروسی که با علایم آنفلوآنزا شروع می‌شود، اما سرنوشت دردناک‌تری دارد. ما از آن خبر نداریم و به‌نظر من درسی که می‌توان از این ویروس گرفت، همین است. ما شانس زیادی داریم از خودمان بپرسیم که جهان در مقابل ویروسی به نام جنگ آماده است. درست شبیه هم هستند، مانند یک‌ویروس ساده از کشورهای کوچک شروع می‌شود و اگر به آن رسیدگی نشود، تمام دنیا را دربر خواهد گرفت. بهتر است برای پیشگیری از این بیماری، کودکان خود را در مقابل دردهای اینچنینی واکسینه کنیم، بهتر است چهره زشت و خشن جنگ را از آنها دور کنیم. آنها آینده کره زمین هستند و هرچه دیرتر با این چهره از ذات بشر آشنا شوند، برای آنها بهتر است.» بیل گیتس در ادامه صحبت‌هایش از تکنولوژی و درگیری بالای مردم با این پدیده حرف زد؛ پدیده‌ای که تمام دنیا را شگفت‌زده کرده است: «درست است، من به‌عنوان یکی از پیشگامان در این عرصه نقش مهمی را ایفا کرده‌ام، اما باید بگویم به کاری که تا به همین امروز در مایکروسافت انجام داده‌ام، افتخار می‌کنم، اما این مردم هستند که باید استفاده درست از آن را به‌خوبی یاد بگیرند. خود من هم یکی از همین مردم هستم. همین حالا بیشترین میزان معاشرت بین من و همسرم از طریق شبکه‌های اجتماعی و دنیای مجازی صورت می‌گیرد و باید روی آن حسابی کار کنیم!!!»

زمانی برای آرزوهای هزارساله

همان‌طور که می‌دانید زمستان‌های سوئیس یکی از سردترین زمستان‌های دنیا است. هرسال، فستیوال‌های زیادی با شروع فصل زمستان در این کشور آغاز می‌شود، از ساختن بزرگ‌ترین مجسمه‌های یخی گرفته تا جذب توریست‌ها به هتل‌های یخی. اما این‌بار یک اتفاق عجیب در زمستان سرد سوئیس افتاده است. اتفاقی خودجوش به وسیله یکی از ان‌جی‌اوهای محیط‌زیست. آنها از گرم‌شدن زمین ابراز نگرانی کرده‌اند و با ساخت آدم برفی‌های زیاد در شهر «داووس» به مردم یادآوری کردند که با این وضعیتی که بشر امروزی روی کره‌زمین زندگی می‌کند، تا چندسال آینده هیچ‌کدام از بچه‌ها قادر به شناخت برف و ساخت آدم‌برفی نخواهند بود! همه‌چیز از یک اعلان شروع شد. هزارو۲۰۰ سازمان در بیشتر از ۱۲۵کشور دنیا خودشان را در این نگرانی سهیم کردند و با ساخت آدمک‌های برفی، که شال‌گردن آنها پرچم یکی از این کشورها بود، به گرم‌شدن کره زمین و مخرب‌بودن فعالیت‌های بشر امروزی اعتراض کردند. «تمام این کار به‌خاطر فرستادن یک پیام جدی است. پیامی که زندگی همه ما را به‌خطر انداخته است و تنها کاری که ما انجام می‌دهیم همین است. اینکه هرچه‌زودتر باید فکری به‌حال کره‌زمین کرد، چراکه تا چندسال آینده دیگر هیچ کودکی برف را نخواهد شناخت. می‌خواهیم امروز بگوییم که ما وظیفه داریم از زمین مراقبت کنیم و همین را به کودکانمان هم آموزش دهیم. به آنها نشان دهیم که برای زمین ارزش زیادی قایل هستیم و این کره خاکی تنها به نسل ما و نسل آنها تعلق ندارد. جایی است که هزاران سال پیش از ما بشر روی آن زندگی می‌کرده و حال به ما رسیده است. باید بتوانیم آن را به بهترین شکل ممکن به نسل‌های بعدی تحویل دهیم.» این کمپین متعلق به «بنیاد بین‌المللی اهداف هزارساله» است که ۱۵سال پیش تاسیس شده است. تا به امروز؛ یکی از وظیفه‌های اصلی آنها جلوگیری از بروز صدماتی است که بشر با زندگی مدرن امروزه‌اش به زمین وارد کرده است. یکی از اهدافی که این بنیاد برای سال ۲۰۱۵ در نظر گرفته است، مشکل گرمای کره‌زمین است. اتفاقی که همه ما با آن در ارتباط هستیم و این بنیاد قصد دارد امسال با راهکارهای مختلف به این هدف برسد.